

۴

۲۷۶۹

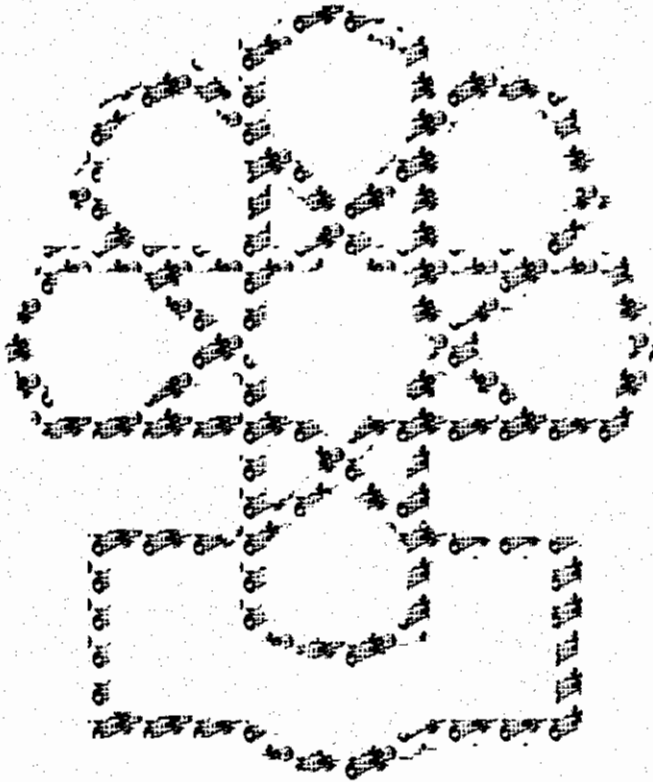
X



سیاست خارجی ۱۷۳

افغانستان

۱۹۹۶ - ۱۹۹۷



معاونت پژوهشی
آبان ۱۳۷۶

کار: دفتر سیاست خارجی، امور امنیتی و دفاعی

این متن برگردانی است از:

Pakistan, Afghanistan Country Profile, 1996-1997, EIU,
London: Economic Intelligence Unit Publications, 1997.

کد گزارش: ۱۴۰۲۷۶۹

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی
کتابخانه و واحد اسناد و کتابخانه ملی
شماره: ۷-۲
تاریخ: ۷۲/۹/۱۶

بسمه تعالی

افغانستان*

۱۹۹۶ - ۱۹۹۷

کد گزارش: ۱۴۰۲۷۶۹

افغانستان سال‌های ۱۹۹۶-۱۹۹۷

(اطلاعات اولیه)

مساحت	۶۵۲,۰۰۰ کیلومتر مربع
جمعیت	۱۶/۶ میلیون نفر (سرشماری براساس نمونه‌گیری در سال ۱۹۷۶) - ۲۰/۴ میلیون نفر (براساس تخمین صندوق بین‌المللی پول در نیمه سال ۱۹۹۵)
زبان	پشتو و دری (فارسی)
پول	افغانی = ۱۰۰ پول. میانگین نرخ ارز در سال ۱۹۹۵: ۱۰۰ افغانی = ۵۰/۶۰ دلار (نرخ رسمی) نرخ ارز در ۲۴ ژانویه سال ۱۹۹۵: ۱۰۰ افغانی = ۴۷۵۰ (شروع سال نو)
سال مالی	۲۱ مارس - ۲۰ مارس
تعطیلات رسمی	شروع رمضان، پایان رمضان، ۲۱ مارس، ۱۹ و ۲۷ آوریل، امه، ۱۸ ژوئیه، ۱۸ اوت (روز استقلال)

پیشینه تاریخی، سیاسی

پس از قرن‌ها فتوحات: سرزمینی که امروزه افغانستان نامیده می‌شود، بر سر تلاقی راه‌های آسیای میانه قرار دارد و از زمانی که تاریخ ثبت شده، همواره مورد تاخت و تاز دائمی بوده است. بین قرن ششم قبل از میلاد و قرن ششم بعد از میلاد فاتحان آن عبارت از پارسیان، اسکندر کبیر مقدونی، سیتی‌ها، پارت‌ها، بودایی‌ها، خوشان‌ها و هون‌های سفید بوده‌اند. در قرن هفتم اسلام توسط اعراب وارد این کشور شد و برای مدتی کوتاه، در قرن یازدهم ترک‌ها به فرماندهی محمود غزنوی آنجا را مرکز قدرت و تمدن اسلامی کردند. چنگیزخان در اوایل قرن سیزدهم و تیمورخان - یک مغول فاتح دیگر - این سرزمین را در قرن چهاردهم به امپراتوری خود افزودند. در قرن شانزدهم بابر، یکی از اعقاب تیمورخان، یک امپراتوری مغول به مرکزیت کابل بنا نهاد. طی دو قرن بعد افغانستان بین مغول‌ها و صفویان ایران تقسیم شده بود. پشتون‌ها دارای کنترل متزلزلی بودند: در نیمه قرن هیجدهم پشتون‌ها خود را از یوغ ایرانی‌ها آزاد کردند و تحت رهبری احمد شاه دورانی، که به عنوان بنیان‌گذار دولت افغانستان امروزی شهرت یافته است، سلطنت خود را پایه‌گذاری کردند. رقابت بین ارتش‌های انگلستان و روسیه، که امپراتوری‌های خود را در قرن نوزدهم به مرزهای این سرزمین گسترش دادند، باعث شد نشانه‌هایی از وحدت ملی در افغانستان به وجود آید. بین سال‌های ۱۸۳۷ و ۱۹۱۹، انگلستان که از نقشه‌های روسیه برای هندوستان نگران بود، در سه نوبت افغانستان را تسخیر کرد، ولی در هر سه بار نتایج آن برای انگلستان مصیبت‌بار بود.

* این نوشتار برگردانی است از مطالب مربوط به افغانستان که در نشریه زیر به چاپ رسیده است:

Pakistan, Afghanistan Country Profile, 1996-1997, EIU, Economic Intelligence Unit Publications, 1997.

جای پایی برای کمونیست‌ها: صلح‌آمیزترین دوران این کشور در سال ۱۹۳۳، زمانی که ظاهر شاه به سلطنت رسید، آغاز شد و ۴۰ سال به طول انجامید. در ژوئیه ۱۹۷۳ پسر عمو و شوهر خواهر شاه، ژنرال «محمد داود»، ظاهر شاه را سرنگون کرد و خود نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور شد. این کودتا توسط افسران جوان ارتش به اجرا درآمد و گروه‌های دانشجویی جناح چپ که اعضای آن، بخش عمده کمیته مرکزی رژیم جدید را تشکیل دادند، از آن حمایت می‌کردند. قانون اساسی جدیدی در سال ۱۹۷۷ به تصویب رسید که براساس یک سیستم پارلمانی تک‌حزبی تهیه و قدرت واقعی به رئیس‌جمهور واگذار شده بود. قدرت فزاینده ژنرال داود و تحقق آرام اصلاحات اجتماعی که وعده داده شده بود، به سرخوردگی جناح چپ منجر شد. در آوریل ۱۹۷۸ در یک کودتای نظامی خونین، رئیس‌جمهور و تعداد زیادی از افراد خانواده و حامیان او به قتل رسیدند. «نور محمد ترکی» به عنوان رئیس‌جمهور رژیم متمرکز به مسکو برگزیده شد که در جناح رادیکال خلق، از حزب دمکراتیک مردم افغانستان که یک حزب کمونیست بود، قرار داشت. در سپتامبر ۱۹۷۹ «ترکی» نیز توسط نخست‌وزیرش «حفیظ‌الله امین» برکنار شد. مدت حکومت او نیز، که با تصفیه افراطی مخالفین مشخص می‌شود، کوتاه بود.

در سال ۱۹۷۹ راه برای حمله شوروی هموار شد: در اواخر دسامبر ۱۹۷۹ حدود ۱۰۰,۰۰۰ نفر از ارتش شوروی افغانستان را اشغال کردند. «حفیظ‌الله امین» برکنار و سپس اعدام شد و ببرک کارمل، رهبر جناح محافظه‌کار پرچم از حزب دمکراتیک مردم افغانستان، که طرفدار شوروی بود، به عنوان رئیس‌جمهور جدید به قدرت رسید. اتحاد جماهیر شوروی دخالت خود را براساس قرارداد دوستی بین دو کشور توجیه می‌کرد و ادعا می‌نمود که این دخالت در پی «درخواست از داخل افغانستان» صورت گرفته است. نفوذ شوروی که از زمان قتل ژنرال «داود» شروع شده بود، با حضور مشاوران شوروی که تمام وزارتخانه‌های دولتی و وسایل ارتباط جمعی را در کنترل داشتند، به نهایت رسید.

دخالت شوروی به شورش مجاهدان منجر شد: قبایل محافظه‌کار نواحی روستایی بر علیه دولتی که ضداسلامی بود و قصد داشت استقلال کشور را فدا کند، سر به شورش برداشتند. صفوف ایشان توسط فراریان ارتش ۸۰,۰۰۰ نفری افغانستان تقویت شد و از حمایت همسایه‌شان پاکستان و کشور ایالات متحده آمریکا بهره‌مند شدند. علی‌رغم سرکوب بی‌رحمانه مجاهدان که اساساً به صورت حملات هوایی و زمینی به مجاهدان و دهکده‌هایشان صورت می‌گرفت، شورشیان موفق می‌شدند از پس نیروهای شوروی برآیند. نبودن اتحاد و یکپارچگی در گروه‌های مختلف مجاهدان، تلاش‌های نظامی را هدر می‌داد و از امکان تشکیل دولت موقت جلوگیری می‌کرد. مسکو علی‌رغم محکومیت بین‌المللی اشغال افغانستان، از بیرون بردن نیروهای خود از این کشور خودداری می‌کرد و این گمان را دامن می‌زد که مسکو قصد دارد افغانستان را در زمره اقمار خود درآورد. علاوه بر آن، سیاست‌هایی که در جهت وابسته کردن هر چه بیشتر افغانستان به این کشور انجام می‌گرفت، مخصوصاً الحاق منظم اقتصاد افغانستان شمالی به جمهوری‌های جنوبی شوروی بر این تصورات دامن می‌زد. در ماه مه سال ۱۹۸۶ «محمد نجیب‌الله» عضو جناح پرچم و رئیس پلیس مخفی «خاد»، به عنوان رهبر حزب دمکراتیک مردم افغانستان، به جای «کارمل» برگزیده شد. چند ماه بعد دکتر «نجیب‌الله»، که با عوض کردن اعضای جناح‌های رقیب از مشاغل کلیدی، موقعیت خود را تحکیم بخشیده بود، «کارمل» را از ریاست جمهوری برکنار کرد.

خروج ارتش سرخ: تلاش‌هایی که برای پایان دادن به جنگ انجام می‌گرفت در سال ۱۹۸۲ به گفتگوهای

مستقیم بین افغانستان و پاکستان منجر شد. ولی سال‌های بی‌درپی این دو کشور به علت عدم توافق بر سر زمان بیرون رفتن نیروهای شوروی، به نتیجه نرسیدند. اسلام آباد به پشتیبانی ایالات متحده امریکا، معتقد بود که خروج نیروها در طول چند ماه انجام‌پذیر است، در حالی که کابل پافشاری می‌کرد که این امر مستلزم یک زمان سه ساله است. در اوایل ۱۹۸۷ دکتر «نجیب‌الله» آتش‌بس اعلام کرد و پیشنهاد مذاکره با مجاهدان و تماس با رهبران آن، که کاملاً کنار گذاشته شده بودند، را مطرح کرد. در آغاز مذاکرات چند جانبه، به میانجیگری سازمان ملل در مارس ۱۹۸۸ در ژنو، هیئت نمایندگی افغانی موافقت کرد که بیرون رفتن نیروهای شوروی باید در طول نه ماه انجام گیرد که نصف نیروها در سه ماه اول این کشور را ترک خواهند کرد. این توافق ماه بعد رسمیت یافت و آغاز خروج نیروها برای ۱۵ مه برنامه‌ریزی شد. در حالی که ایالات متحده امریکا و اتحاد جماهیر شوروی روی کاغذ توافق کردند که بی‌طرفی افغانستان را رعایت کنند و متعهد شدند که در امور این کشور دخالت نکنند. با وجود این، هر یک از دو ابر قدرت حق کمک به متحدان افغانی خود را، به طور نظامی، در صورتی که طرف مقابل این کار را انجام دهد، برای خود حفظ کرد. هر دو طرف در طول خروج نیروها و بعد از آن نیز همین کار را انجام دادند. مسکو آخرین مهلت خروج نیروها را از افغانستان را که ۱۵ فوریه ۱۹۸۹ تعیین شده بود، مراعات کرد.

مناقشات داخلی مجاهدان به کمونیست‌های کابل اجازه حیات مجدد داد: با خروج نیروهای شوروی، شانس ادامه حیات رژیم «نجیب‌الله» کمتر شد. به ریزه، احساس می‌شد که ارتش افغان در برابر فشار روزافزون مجاهدین، که موافقتنامه ژنو را امضا نکرده بودند، فرو خواهد ریخت. ولی «نجیب‌الله» و زمامداران دولت او محکم ایستاده بودند و علت آن این بود که تأمین سلاح و مهمات از طرف شوروی کم نشده و هنوز ادامه داشت، علت دیگر این بود که خروج نیروهای شوروی تفرقه نهفته بین گروه‌های مجاهدان را آشکار ساخت: تفرقه بین نیروهای سیاسی که در پشاور، شهر غربی پاکستان مستقر بودند و جنگجویانی که در صحنه بودند؛ بین احزاب بنیادگرا و محافظه‌کار؛ بین سنی‌ها و شیعه‌ها و بین اکثریت پشتون و اقلیت‌هایی مانند تاجیک‌ها. گروه‌های مجاهدان یک، به اصطلاح دولت موقت افغان (AIG) به وجود آوردند که شامل اعضای هفت حزب اصلی مستقر در پشاور بود، ولی این دولت قادر نبود به صورت متحد کار کند. این دولت به خاطر عدم هماهنگی بین جناح‌های مجاهدان حاضر در صحنه و مهارت‌های محدود ایشان در جنگ، حتی قادر نبود در خاک افغانستان استقرار یابد. در مورد ادعای دولت موقت که خود را نماینده قانونی مردم افغانستان می‌دانست، نیز تردید وجود داشت، زیرا فقط چهار کشور آن را به رسمیت شناخته بودند. ایالات متحده امریکا از طرف خود تدارک سلاح برای مجاهدان را قطع کرد.

کودتای ناموفق شوروی در اوت ۱۹۹۱ و به دنبال آن جابه‌جایی متعصبان حزب کمونیست شوروی که پشتیبانان همیشگی رژیم کابل بودند، دکتر «نجیب‌الله» را ترغیب کرد تا مجاهدان را داخل یک دولت آشتی ملی بکشد. او نام حزب دمکراتیک مردم افغانستان را به حزب وطن تغییر داد و در جهت مذاکره با میان‌روهایی در بین رهبران مقاومت قدم‌هایی برداشت. متعصبان نظیر «گلبدین حکمتیار»، از حزب اسلامی پشتون، به طور علنی تأکید کردند که هرگز با نمایندگان «نجیب‌الله» مذاکره نخواهند کرد. فشار وارده به این رهبران از جمله از طرف دولت پاکستان (البته نه از طرف آژانس خدمات اطلاعات داخلی پاکستان، که به جنگ هماهنگ مجاهدان بر علیه ارتش شوروی کمک کرده بود و قصد داشت از تلاش‌های ایشان در جهت به دست آوردن قدرت از طریق زور، حمایت کند) مؤثر واقع نشد.

سرنوشت «نجیب‌الله» با تجدید قوای ژنرال‌های شمالی برای مقاومت رقم خورد: در پایان ژانویه ۱۹۹۲، کمتر از یک ماه پس از توافق بین واشنگتن و مسکو که به طور صوری به تدارک سلاح جهت طرف‌های افغانی پایان می‌داد، دکتر «نجیب‌الله» کوشید تا ژنرال «عبدالمؤمن»، فرمانده تیپ ارتش در حیرتان در شمال کشور را از پست خود معزول کند. ژنرال «مؤمن» از دستور سرپیچی کرد و رشید دوستم و سید نادیری، رهبران نظامیان قدرتمند ازبک و اسماعیلی از او پشتیبانی کردند. در نتیجه دکتر «نجیب‌الله» از استفاده از جاده تدارکاتی خود از اتحاد شوروی سابق محروم شد. «احمد شاه مسعود»، فرمانده نظامی جمعیت اسلامی که عمده‌تأ از تاجیک‌ها تشکیل شده است و یکی از بزرگ‌ترین احزاب مجاهدان است، به قرارداد با شورشیان دست یافت که او را قادر ساخت کنترل قسمت اعظم شمال شرقی افغانستان را در دست گیرد.

رهبر کشور به تسلیم تن در داد: دکتر «نجیب‌الله» در ۱۸ مارس با اعلان این مطلب که او زمانی از قدرت کناره خواهد گرفت که تلاش‌های روزافزون سازمان ملل در جهت تشکیل یک دولت موقت به ثمر برسد، عزیمت خود را تسریع کرد. مجاهدان که بوی خون به مشام‌شان رسیده بود، به کابل نزدیک شدند. روز ۱۶ آوریل دکتر «نجیب‌الله» استعفا داد و خواست پایتخت را ترک کند، ولی توسط مردان مسلح ازبک که از شمال یک پل هوایی زده بودند، بازگردانده شد. اکنون دیگر رهبران ائتلاف تاجیک-ازبک با خویشاوندان قومی خود در کابل اتصال برقرار کرده بودند و کنترل نامطمئنی بر دولت رو به زوال اعمال می‌کردند. «حکمتیار» نیز از طرف زمامداران فروپاشیده پشتون پذیرفته شد. در ۲۱ آوریل، جنگجویان حزب اسلامی پشتون که در طول سه روز وارد شهر شده بودند، تمام نقاط استراتژیک به استثنای فرودگاه را که توسط شبه‌نظامیان کنترل می‌شد، به دست گرفتند. هزاران تن از حامیان «دوستم» و «مسعود» از راه هوایی وارد شهر شدند. در طول سه روز بعد نبردهای بی‌امانی در تمام پایتخت بیداد می‌کرد، که با بیرون راندن مبارزان حزب به اوج خود رسید.

جنگ گروه‌های مجاهدان رقیب برای به دست گرفتن پایتخت: با نابود شدن امید سازمان ملل برای استقرار یک دولت فراگیر، رهبران مجاهدان در پیشاور دیدار کردند و پس از روزها مشاجره بر سر چارچوب یک دولت موقت به توافق رسیدند که عبارت بود از: تشکیل یک شورای ۵۱ نفره انتقال و ریاست دولت توسط «سبقت‌الله مجددی»، رهبر جبهه نجات ملی میانه‌رو، به مدت دو ماه. جانشین او «برهان‌الدین ربانی» نیز رهبر سیاسی جمعیت به مدت چهار ماه تعیین شد و پست نخست‌وزیری در اختیار آن حزب قرار گرفت، ولی «حکمتیار» آن را رد کرد. نیروهای او شروع به بمباران ممتد کابل با راکت و توپخانه کردند، تا ظاهراً شبه‌نظامیان «دوستم» و کمونیست‌هایی را که با رژیم جدید همکاری می‌کردند، بیرون کنند. در واقع «حکمتیار» می‌خواست خود به تنهایی کنترل شهر را در دست گیرد.

پس از به دست گرفتن کابل، اغتشاش و تفرقه‌ای که مشخصه ۱۴ سال جنگ مجاهدان بود، وخیم‌تر شد. مشاجرات دائمی باعث بروز نبردهای بی‌رحمانه در خیابان‌های کابل، بین رقبایی شد که کاملاً مسلح بودند. شدیدترین نبردها بین حزب وحدت، متشکل از اقلیت شیعه اقوام حضراجات و اتحاد اسلامی و یک حزب متعصب سنی صورت گرفت. شبه‌نظامیان ازبک رفتاری شایسته شهرت‌شان داشتند که عبارت از فقدان نظم، افراط در غارت و کشتار و دیگر اعمال جنایتکارانه بود. در بحبوحه این اغتشاش، مجددی کوشید تا مدت ریاست خود را با ترفیع مقام «دوستم» به مقام ژنرال چهارستاره و وارد کردن «وحدت» در دولت، طولانی‌تر کند. ولی ناتوانی نظامی او را مجبور کرد تا در اواخر ژوئن ۱۹۹۲ از مقام خود کناره بگیرد.

«برهان‌الدین ربانی»، رهبر جمعیت، رئیس دولت می‌شود: «ربانی» طبق مقررات به عنوان رئیس جمهور سوگند یاد کرد و بالاخره حزب پیشنهاد نخست‌وزیری را پذیرفت و «عبدل فرید»، یک تاجیک محلی، برای احراز پست اعزام شد. کمتر از یک ماه بعد، حزب به خونین‌ترین یورش خود به کابل دست زد که طی آن در طول سه هفته بمباران شهر حدود دو هزار غیرنظامی کشته شدند و عده زیادی به سوی روستاها گریختند. «ربانی» اعلام کرد که «فرید» دیگر نخست‌وزیر نیست و جایی برای حزب او در دولت وجود ندارد. یک ضد حمله اساسی توسط جمعیت و نیروی شبه نظامی، نبرد را به صورت تعیین‌کننده‌ای به نفع جمعیت برگرداند و بعد از آن میانجیگران پشتون و پاکستانی برای دستیابی به یک آتش‌بس کمک کردند. به هر حال «ربانی» شکایت کرد که پشتیبانان حزب در پاکستان کماکان از مرزهای این کشور سلاح و مهمات فراوان ارسال می‌کنند.

«ربانی» چاره‌ای بحث‌برانگیز برای طولانی‌تر کردن دوره ریاست خود اندیشید: در همین زمان دوره چهار ماهه ریاست «ربانی»، در ۲۸ اکتبر به پایان رسید و هنوز روش مناسب جهت انتخاب جانشین او تعیین نشده بود و علت آن مناقشات بین احزاب در رقابت برای به دست آوردن این مقام بود. در حالی که رهبران احزاب یک فرصت ۴۵ روزه به او دادند تا مکانیسم لازم را ابداع نماید، «ربانی» از فرصت سود جسته و شورایی متشکل از نمایندگان ۲۹ استان کشور تشکیل داد. این شورا در ۳۰ دسامبر ۱۹۹۲ در کابل تشکیل شد و برای دو سال دیگر او را در پست خود ابقا کرد. بحث‌انگیز بودن این روش، در جمع کردن نمایندگان، بدون شرکت ۵ گروه از ۹ گروه مجاهدان و راکت‌باران شدن کابل زمانی که هنوز آزار اقرانت می‌کردند، مشخص می‌شود. انتخاب مجدد «ربانی» هفته‌ها جنگ بین «جمعیت» و حزب را که اکنون از نظر نظامی با وحدت متحد شده بود، برانگیخت. در این میان «دوستم» بی‌طرفی اختیار کرده بود.

قرارداد صلح امضا شده توسط گروه‌های اصلی مجاهدان عمر چندانی نداشت: میانجیگری مقامات پاکستان و دولت سعودی، رهبران جناح‌های اصلی را در مارس ۱۹۹۳ در اسلام‌آباد گرد هم آورد تا درباره قرارداد تقسیم قدرت نتیجه‌گیری شود. براساس این قرارداد، «ربانی» تا ژوئن ۱۹۹۴ در مقام خود باقی می‌ماند. «حکمتیار» نخست‌وزیر می‌شد و دولتی از تمام احزاب تشکیل می‌داد و کمیسیونی به وجود می‌آمد تا انتخابات مجلس مؤسسان را سازماندهی کند و راه را برای انتخابات ریاست جمهوری و مجلس نمایندگان هموار سازد. ولی این پیمان اساساً ناقص بود، زیرا اختلافات اساسی بین امضاکنندگان را لاپوشانی کرده و عملاً «مسعود» و «دوستم»، دو تن از قدرتمندترین جنگ سالاران کشور را نادیده گرفته بود. دولتی که «حکمتیار» با تأخیر تشکیل داد قادر به کار نبود، زیرا می‌ترسید وارد کابل شود و جناح‌های رقیب جلسات کابینه را که در ستاد مرکزی حزب در جنوب پایتخت، در چار آسیاب تشکیل می‌شد، مورد حمله قرار می‌دادند. ماه‌های بعد، شاهد نبردهای بسیار در تمام کشور بین حزب و جمعیت بود. «دوستم» بدون آن‌که رهبری «جمعیت» کار او را به رسمیت بشناسد، از طرف خود با «حکمتیار» دست به یکی شد و در اوّل ژانویه ۱۹۹۴ حزب و شبه نظامیان از یک با پشتیبانی «وحدت»، حمله طولانی ولی ناموفق به کابل را با هدف بیرون راندن دولت «ربانی» از کابل، آغاز کردند.

طالبان به طور ناگهانی و مشکوک سر بر می‌آورند: در اواخر سال ۱۹۹۴ پاکستان اعلام کرد قصد دارد تا جاده تجاری قدیمی را که از افغانستان می‌گذشت و به آسیای میانه می‌رفت، مجدداً بازگشایی کند. این جاده در پی اشغال افغانستان توسط شوروی در سال ۱۹۷۹ بسته شده بود. همزمان با این تصمیم، ارتش دیگری سر بر آورد و سریعاً به یکی از نیروهای اصلی جنگ تبدیل شد. طالبان اکثر آژ دانشگاهیان مدرسه‌ها (مدارس

مذهبی) در بلوچستان و ایالت مرزی شمال غربی و ایالات پاکستانی که تعداد زیادی از مهاجران افغانی را پذیرفته بود، تشکیل می‌شد. در حالی که راهزنان مجاهد، کمی پس از تقاطع مرزی ایالت قندهار راه را بسته بودند، طالبان با آزاد کردن اولین کاروانی که در جاده رفت و آمد می‌کرد، وارد صحنه شدند. آنها خوب سازماندهی و تجهیز شده بودند و به نظر می‌رسید که این سوءظن توسط عوامل قدرتمندی در دولت پاکستان به صورت یک نیروی مبارز شکل گرفته‌اند. چند روز بعد، جنبش کوبنده پشتون شهر قندهار، دومین شهر بزرگ افغانستان را اشغال کرد و در طول چند هفته چندین ایالت جنوبی را نیز تسخیر نمود. بیشتر آنها بدون مقاومت و یا با مبارزه کمی سقوط کردند.

در آغاز، طالبان توسط «جمعیت» از کابل رانده شدند: طالبان در برابر تمام گروه‌های مجاهدان پرخاشجو بودند و آنها را متهم می‌کردند که با ادامه جنگ بین خود و شکست در برقراری یک حکومت اسلامی اصیل به اعتماد مردم افغان خیانت کرده‌اند. هدف اعلام شده آنان، به دست گرفتن کنترل تمام کشور، بازگرداندن صلح و برقراری قانون شریعت در کشور بود. «حکمتیار»، در حالی که طالبان به طرف شمال فشار می‌آوردند، سریعاً در ۱۴ فوریه ۱۹۹۵ از چارآسیاب، ستاد فرماندهی خود به عقب‌نشینی شتابزده‌ای دست زد. او ادعا کرد که پایگاه مستحکم خود را رها کرده است تا مانعی برای نیروهای «جمعیت» که پایتخت را در کنترل داشتند، ایجاد نکرده باشد. «مسعود»، مدت طولانی و به سختی جنگید تا پایتخت را بگیرد و نگه‌دارد و اولتیماتوم طالبان را برای تسلیم شهر رد کرد. وقتی در ۸ مارس جنگ بین دو طرف در گرفت، طالبان سریعاً و در پشت خط راکت‌ها پیش رفتند.

قبل از فتح غرب کشور، به هر حال یک حمله در غرب پیروزمندانه بود. جنگ در آنجا زمانی به طور جدی آغاز شد که «مسعود»، تحت فشار طالبان در اطراف کابل و بیشتر از آن از شمال توسط ازبک‌های «دوستم»، به «اسماعیل خان»، حاکم جمعیت در هرات دستور داد تا جبهه‌ای در برابر طالبان باز کند. طالبان پس از تحمل یک سری شکست، مجدداً گرد آمدند - ظاهراً به علت تدارک نیروهای تازه نفس و مهمات از داخل پاکستان و بمباران‌های هوایی نیروی هوایی «دوستم» - و به هرات هجوم آورده و آن را بدون درگیری تسخیر کردند. «اسماعیل خان» و چند صد نفر از جنگجویانش به ایران گریختند. پیروزی طالبان در غرب، کنترل ۱۴ ایالت را در اختیار آنها قرار داد و محدوده حکومت «جمعیت» را به پنج استان محدود کرد، که اساساً عبارت از کابل و استان‌های اطراف آن بود. دانشجویان که از پیروزی‌های خود نیرو گرفته بودند، از مواضع خود در جنوب حمله توانمندی به پایتخت انجام دادند و پیشرفت‌هایی نیز به دست آوردند.

تسخیر احتمالی پایتخت: عدم تمایل طالبان در اتحاد نیروهای شان با دیگر عوامل ضد جمعیت، به زمامداران محاصره شده کابل کمک کرد تا خطری را که از طرف ایشان تهدیدشان می‌کرد، به حداقل برسانند. «دوستم» تصمیم گرفت بی‌طرف بماند و در ۲۴ مه ۱۹۹۶ «حکمتیار» با «ربانی» پیمان تقسیم قدرت امضا کرد. ماه بعد، رهبر حزب پس از ۲۰ سال برای اولین بار وارد کابل شد و به عنوان نخست‌وزیر سوگند یاد کرد. ایران شیعه، که مصمم بود طالبان سنی پرشور و شر را از کار بیندازد، نیروی پیش برنده این پیمان بود که تدارک آن شش ماه طول کشید. در ۳۱ اوت «دوستم» پیمان رسمی آتش‌بس را با دولت کابل امضا کرد و دو هفته بعد موافقت کرد تا شاهراه سالنگ، جاده استراتژیک شمال-جنوب را بازگشایی کند و به این ترتیب رژیم «ربانی» قادر به استفاده از جاده تدارکاتی آسیای میانه شد.

طالبان با افزایش بمباران کابل و به چنگ آوردن بخشی از جاده تدارکاتی شرقی پایتخت که توسط

نیروهای حزب حمایت می‌شد، به آنها پاسخ داد. سپس در یک حمله ناگهانی و آتش سریع ده روزه، از غرب به شرق و در طول جاده‌ای که در نیمه سپتامبر شروع شده بود، شهر جلال‌آباد و سروبی را گرفت و بالاخره، در یک جنگ سخت کابل را تسخیر کرد. تسخیر پایتخت توسط طالبان، که حدود چهار سال در دست «جمعیت» بود، بسیار سریع و باورنکردنی بود. کمتر کسی باور کرد که رهبری طالبان قادر به طراحی و اجرای نقشه پیچیده و چند شاخه پیشروی به سوی فتح کابل باشد و یکبار دیگر انگشت اتهام به سوی پاکستان نشانه گرفته شد. عقب‌نشینی «جمعیت»، هر چند شتابزده، ولی سازماندهی شده بود. طرحی احتیاطی برای چنین احتمالی از مدت‌ها پیش در نظر گرفته شده بود.

مسئلاً «مسعود» در صورتی که ایستادگی و جنگ برای پایتخت را برمی‌گزید، نیروهایش از پایگاه قدیمی خود در دره پنجشیر به شمال، که در آنجا تجدید قوا انجام می‌داد، جدا می‌افتاد. دکتر «نجیب‌الله» که از زمان اقدام به فرار در آوریل ۱۹۹۲ عملاً زندانی مهمانسرای سازمان ملل به حساب می‌آمد، دعوت آنها را برای عزیمت رد کرد و طالبان وقتی وارد شهر شدند سریعاً او را گرفته و اعدام کردند. دانشجویان شبه نظامی برای اداره کابل، شورای عالی شش نفره‌ای ایجاد کردند که «ملا محمد ربانی»، نفر دوم در سطح فرماندهی، در رأس آن قرار داشت. او متعهد شد این وظیفه را بر اساس همان اصول اکید اسلامی که در بقیه نقاط تحت کنترل ایشان اجرا می‌شود، اداره کند. آنها همچنین به جنگ در شمال پایتخت ادامه دادند، ولی متحمل یک سری حملات متقابل نیروهای تازه متحد شده «جمعیت» و از یک شدند.

وقایع مهم اخیر

ژانویه ۱۹۹۲: ارتش و ژنرال‌های شبه نظامی شمال دوباره بر علیه رئیس جمهور کمونیست، «محمدنجیب‌الله»، شوریده و با نیروهای «احمد شاه مسعود»، فرمانده جمعیت اسلامی از گروه‌های مجاهدان متحد شدند.

مارس ۱۹۹۲: دکتر «نجیب‌الله» اعلام کرد مایل است قدرت را به یک دولت ضمانت شده از طرف سازمان ملل بسپارد، که باعث شد گروه‌های مجاهدان به کابل سرازیر شوند.

آوریل ۱۹۹۲: در پی فروپاشی دولت کمونیست، جمعیت که عمدتاً متشکل از تاجیک‌ها است، با پشتیبانی شبه نظامیان قبیله‌ای «رشید دوستم»، جناح حزب اسلامی «گلبدین حکمتیار» را که یک پشتون است در یک نبرد کوتاه ولی شدید برای به دست گرفتن پایتخت، شکست دادند. رهبر حزب مجاهدان اقلیت «سبقت‌الله مجددی»، حکومت دو ماهه خود را در رأس دولت اسلامی جدید آغاز کرد.

ژوئن ۱۹۹۲: استقرار «برهان‌الدین ربانی»، رهبر جمعیت به عنوان رئیس جمهور موجب بمباران طولانی کابل توسط نیروهای حزب شد.

دسامبر ۱۹۹۲: «ربانی» با وجود اختلافات، برای دو سال دیگر انتخاب شد.

مارس ۱۹۹۳: قرارداد با وساطت سعودی و پاکستان، «ربانی» را در ریاست جمهوری ابقا کرد و «حکمتیار» به عنوان نخست وزیر برگزیده شد. ولی تبادل آتش بین جمعیت و حزب از سر گرفته شد.

ژانویه ۱۹۹۴: حزب و شبه نظامیان از یک «دوستم»، به منظور بیرون راندن دولت کابل که در دست جمعیت بود به حمله‌ای شدید دست زدند.

نوامبر ۱۹۹۴: شبه نظامیان طالبان پشتون که تا این زمان ناشناخته بودند، شهر قندهار را گرفتند و پیشروی پیروزمندانه به سوی شمال را آغاز کردند.

مارس ۱۹۹۵: با به دست آوردن کنترل چندین ایالت جنوبی و دستیابی به حومه کابل، طالبان توسط آتش توپخانه پایتخت، به وسیله جمعیت عقب رانده شدند.

سپتامبر ۱۹۹۵: طالبان هرات را فتح کردند و ۱۴ ایالت را تحت سلطه خود در آوردند.

ژوئن ۱۹۹۶: براساس یک توافقنامه بین جمعیت و حزب که ایران ابتکار مذاکرات آن را در دست داشت، «حکمتیار» به عنوان نخست وزیر سوگند یاد کرد.

سپتامبر ۱۹۹۶: پس از پیشروی سریع از شرق، طالبان کابل را از دست نیروهای جمعیت که در حال عقب نشینی بودند، گرفتند.

قانون اساسی و نهادها

اختلاف بین سنی و شیعه پذیرش قانون اساسی مجاهدان را متوقف کرد: «ربانی» در روزهای قدرت خود، در ژوئن ۱۹۹۲، اعلام کرد که قانون اساسی جدیدی باید توسط دانشمندان مذهبی و روشنفکران و براساس شریعت نوشته شود. چنین سندی هرگز تصویب نشد، زیرا اختلاف عقیده بین رهبران گروه‌های مجاهدان سنی که در اکثریت هستند و گروه‌های اقلیت شیعه بسیار گسترده است. وحدت اخطار داد که پذیرش برنامه ریزی شده فرقه سنی حنفی، به عنوان دکترین رسمی مذهبی کشور را به ناپودی خواهد کشاند.

طالبان نسبت به نظریات اقلیت چندان حساس نیستند: اکثر گروه‌های مجاهدان از اسلام به عنوان یک پاسخ

ایدئولوژیک در برابر مارکسیسم تحمیلی شوروی و اساس ایجاد دولتی مدرن دفاع می‌کنند. در مقابل، طالبان سنت‌گرا و از نظر اجتماعی محافظه‌کار، که تحصیلات آنها محدود به آموزش ضعیف قرآن و دیگر کتاب‌های مقدس است، این تفسیرهای مدرن اسلام را مردود می‌دانند و قسم خورده‌اند که افغانستان را براساس آنچه که شریعت ناب می‌دانند، اداره کنند. در سرزمین‌های تحت کنترل، موازین سخت سنی را تحمیل کرده‌اند، مدارس دخترانه تعطیل شده، از کار زنان ممانعت به عمل آمده، مردان ملزم به گذاشتن ریش شده‌اند و تنبیهات قرآنی را که قرن‌هاست کهنه شده، مجدداً برقرار کرده‌اند: مانند قطع دست به جرم دزدی. از سوی دیگر، آنها از تعقیب و پیگیری دیگر جرایم خودداری می‌کنند، مانند کشت خشخاش، که ماده اولیه هروئین است و کماکان شکوفا مانده و یکی از معدود راه‌های درآمد صادراتی کشور به شمار می‌رود. با این‌که آنها نیمی از کشور، از جمله پایتخت را در کنترل دارند، دولتی به نام دولت طالبان وجود ندارد. مناطق و شهرها به صورت منفرد، توسط شوراهای ملاحا اداره می‌شوند که نشان داده‌اند مدیرانی نالایق، بی‌نهایت بی‌رحم و علاوه بر آن غیرمردمی هستند.

نیروهای سیاسی

به طور سنتی، دولت‌ها در خارج از پایتخت سلطه کمی دارند: حتی در دوران سلطنت، افغانستان هرگز دارای یک دولت مرکزی به معنای دقیق کلمه نبوده است، که قادر باشد اقتدار خود را در تمام کشور اعمال نماید. پس از آن‌که دولت کمونیست کابل در آوریل ۱۹۹۲ از هم پاشید، اختلافات مذهبی، محلی، زبانی و قومی عمیق‌تر شد که حاصل آن چند پاره شدن کشور به تیول‌های خودمختاری بود که توسط جنگ سالاران تشنه قدرت که دشمنی متقابل داشتند، اداره می‌شدند. امروزه قدرت سیاسی در حیطه کار نیروهای نظامی می‌باشد.

روند عدم محبوبیت عمومی روزافزون طالبان به سوی مخالفت با آنان می‌رود: طالبان ظهور ناگهانی خود را در دو سال پیش و در پی آن موفقیت‌های نظامی را مدیون حمایت پاکستان، عدم تمایل جناح‌های رقیب برای جنگ با ایشان و خشم توده‌ها از عدم موفقیت مجاهدان در برقراری صلح و بهبود سطح زندگی هستند. طالبان ابتدا به خاطر بی‌طرفی و تار و مار کردن بسیاری از گروه‌های شبه نظامی مزدور و متجاوز، طی عزیمت به طرف شمال و غرب از قندهار، با اقبال عمومی مواجه شدند. نوع خاص اسلام سرکوب‌گر ایشان، مانند بمباران کورکورانه مراکز غیرنظامی - به ویژه کابل قبل از آن‌که به دست ایشان بیفتد و شهرها و دهکده‌های شمالی بلافاصله بعد از آن - در تضعیف محبوبیت آنها بین مردم، حتی بین اکثریت پشتون‌های سنی که طالبان به آنها تعلق دارند، تأثیر بسزایی داشت.

مقاومت سخت جناح‌های رقیب: قصد آنها مبنی بر در اختیار گرفتن تمام کشور بسیار جاه طلبانه است، نه فقط به این علت که جنبش به طور روزافزون به جناح‌های مختلف تقسیم می‌شود، بلکه از نظر این‌که رقبای قدرتمندی دارند و برجسته‌ترین آنها «جمعیت»، یعنی بزرگ‌ترین گروه در میان مجاهدان است که رهبری آن در دست قوم تاجیک می‌باشد. علی‌رغم این‌که در سپتامبر ۱۹۹۶ «جمعیت» توسط طالبان از کابل رانده شد، سریعاً نیروهای خود را دوباره جمع کرد و در جهت شمال شکست خود را جبران کرده و شکست روانی شدیدی به طالبانی که در تعقیب آنها بودند، وارد آورد. «جمعیت» امیدوار است طالبان را بیشتر از طریق گشایش جبهه‌های متعدد بر علیه آنها در دیگر نقاط کشور، تضعیف نماید. جناح جمعیت از طریق

اتحاد با شبه نظامیان قوم از یک، متعلق به «دوستم» که کنترل هفت ایالت شمالی را در دست دارد، تقویت شد. جناح‌های کوچک، از جمله حزب «حکمتیار» و «وحدت»، که گروه‌های شیعه هستند، ظاهراً با جمعیت بیشتر از طالبان وجه مشترک دارند.

چهره‌های اصلی سیاسی

محمد عمر: مجاهد سابق که پس از این که یک چشم خود را در نبرد از دست داد، در سال ۱۹۸۹ به تحصیلات علوم دینی پرداخت. او رهبر پایگاه طالبان در قندهار است و چهره‌ای کاملاً ناشناخته دارد.

احمد شاه مسعود: رهبر قوم تاجیک در ارتش جمعیت است که به عنوان هوشمندترین استراتژیست نظامی افغانستان در طول اشغال کشور توسط شوروی، شهرت دارد. او هماهنگی لازم را انجام داد تا پس از خروج کمونیست‌ها در آوریل ۱۹۹۲ از کابل، حزب او وارد این شهر شود.

برهان‌الدین ربانی: از ژوئن ۱۹۹۲ تا سپتامبر ۱۹۹۶ رئیس جمهور بود. رهبر سیاسی «جمعیت» است که بیشتر از رهبر نظامی آن تمایل داشت تا رهبران جناح‌های رقیب را در دولت خود شرکت دهد.

رشید دوستم: رهبر فرصت‌طلب شبه نظامیان از یک است که بیشتر از هر رهبر دیگری تاکنون جبهه خود را تغییر داده و به طور متناوب از دولت کمونیست کابل، جمعیت، حزب اسلامی و مجدداً جمعیت حمایت کرده است.

گلبدین حکمتیار: از قوم پشتون و بی‌رحم‌ترین رهبر، بین رهبران جناح‌های مجاهدان می‌باشد، او رهبر حزب است. دوبار به نخست‌وزیری برگزیده شد و پس از اشغال کابل توسط طالبان با آینده نامطمئن رویه‌رو است.

روابط بین‌المللی و دفاع

کشورهای متعددی مصمم هستند که بر نتیجه جنگ تأثیر بگذارند: جنگ قدرت، پس از حکومت کمونیست‌ها بین جناح‌های متعدد مبارز در افغانستان منعکس‌کننده ترندهای دولت‌های خارجی برای پیشبردن منافع خود و متحدان داخلی‌شان می‌باشد.

پاکستان مصمم‌تر از دیگران است: تلاش‌های پاکستان برای تأثیرگذاری بر روند وقایع افغانستان از دیگران مستمرتر و در نظر بسیاری از مردم افغانستان، از همه خطرناک‌تر است. در اواسط سال‌های دهه ۱۹۷۰ ارتش این کشور آموزش اسلام‌گرایان افغانی جوان را آغاز کرد تا با دولت طرفدار مسکو در کابل درافتند و سریعاً تصمیم گرفته شد «حکمتیار» پشتون و حزب او، رهبری دولت اسلامی را که امیدوار بود در افغانستان برقرار سازد، عهده‌دار خواهد شد. سرویس اطلاعات داخلی پاکستان (ISI) اطمینان می‌دهد که حزب بالاترین سهم از کمک‌های ایالات متحده و سعودی - کمک‌های مالی و تجهیزات نظامی - را که پاکستان مسئول توزیع آن در طول جنگ مقدس بوده، دریافت کرده است و در رهبری این جنگ نیز موفق بوده است.

فرصت‌طلب‌تر نیز هست: پس از فروپاشی کمونیست‌ها، سرویس اطلاعات داخلی پاکستان به حمایت تهاجمی خود از «حکمتیار» ادامه داد، در حالی که جناح‌های رقیب و به‌ویژه جمعیت را تماماً تضعیف می‌کرد. وقتی اربابان پاکستانی «حکمتیار» فریبکار متوجه شدند که قادر نیست اکثریت پشتون را متحد سازد، او را رها کردند و طالبان را به وجود آوردند و دانشجویان را به صورت نیروی جنگنده قدرتمندی

پرورش دادند. تلاش‌های پاکستان برای وادار کردن «دو ستم» و طالبان به یک اتحاد ضد جمعیت، موفقیت‌آمیز نبود، پس کمک‌های پنهانی خود را به دانشجویان ادامه داد تا آنها توانستند در سپتامبر ۱۹۹۵ هرات را تسخیر کنند. این عمل باعث شد که روز بعد هیئت نمایندگی اسلام‌آباد از کابل اخراج شود. و پس از یک سال کابل را فتح نمایند. پاکستان اولین کشوری بود که رژیم جدید را به رسمیت شناخت.

ایران شیعه از جمعیت در مقابل طالبان سنی حمایت می‌کند: علایق ایران در افغانستان عبارت است از: تمایل این کشور به رفاه اقلیت شیعه و هدف بلندمدت این کشور در ایجاد یک منطقه نفوذ از داخل افغانستان به آسیای مرکزی. به همین جهت، ایران اعلام خطر در مورد قدرت‌گیری طالبان که سنی دوآتشه هستند و حمایت پاکستان را از ایشان پنهان نکرد. ایران از وحدت و حزب آن و متحدان از یک در جنگ علیه دولت «ربانی» برای کنترل کابل پشتیبانی می‌کرد. ظهور و موفقیت ناگهانی نظامیان دانشجو، تهران را به سوی مصالحه با رهبر فارسی زبان جمعیت سوق داد. ایران جهت کمک به «مسعود» به تدارک هوایی مهمات، نفت و دیگر نیازهای او پرداخت و با اعزام نیروهای نظامی خود از مرز، به مبارزان شکست خورده «اسماعیل خان» در بهار ۱۹۹۴ کمک کرد تا تهاجم اولیه طالبان را در غرب کند کنند.

نسخیر هرات توسط طالبان در چند ماه بعد، از طرف ایران یک بدشانسی اساسی تلقی شد که می‌توسید این اتفاق باعث برانگیخته شدن ناآرامی‌هایی در میان اقلیت‌های سنی بلوچ، ترکمن و آذری در طول مرز شرقی شود. تهران از «اسماعیل خان» و صدها تن از مبارزان که گریخته و از مرز وارد ایران شده بودند، به خوبی پذیرایی کرد و تلاش‌های آنان را در قانع کردن «دو ستم» برای فراموش کردن اختلافاتش با «مسعود» تقویت کرد که هر چند خیلی دیر، ولی در نهایت به پیروزی رسید. به همان دلیل، ایران در آشتی «ربانی» و «حکمتیار» در مه ۱۹۹۶ نقش میانجی داشت.

ازبکستان و روسیه نیز به صورت مشابه عمل می‌کنند: سیاست دولت کمونیست جدید ازبکستان در برابر افغانستان در آغاز بر قصد ازبکستان مبنی بر ممانعت از عبور اسلام‌گرایان سرسخت از جنوب به داخل خاک این کشور و شعله‌ور کردن شورش‌هایی نظیر آنچه که همسایه‌اش تاجیکستان را در خود بلعیده بود، استوار بود. دولت تاشکند، «دو ستم»، از یک و کمونیست سابق رابه عنوان سپری مفید تلقی می‌کرد. بنابراین، از جنگ او پشتیبانی مالی به عمل می‌آورد. این نولت همچنین او را تشویق کرد تا شکاف‌های موجود با «مسعود» را از بین ببرد و به این ترتیب به شکست طالبان که طرح‌های توسعه طلبانه خود را در مورد آسیای میانه شوروی سابق به حد کافی روشن بیان کرده بودند، کمک کند. پس به همان دلیل، مسکو نیز علی‌رغم آن‌که بیش از یک دهه تلاش کرده بود تا از به قدرت رسیدن افرادی نظیر «مسعود» و «ربانی» در کابل جلوگیری کند، پس از ظهور طالبان، به طور فعال شروع به حمایت از ایشان کرد. مسکو ایشان را نسبت به طلبه‌های بنیادگرا، حاکمان بهتری می‌داند، زیرا نیروی تأثیرگذاری طالبان بر نقطه ضعف روسیه، یعنی توده ملاحای آسیای میانه، قابل توجه ارزیابی شده است.

موجبات نگرانی ایالات متحده فراهم شده است: به هر حال ایالات متحده معتقد است که اعتقاد روسیه به جمعیت، به عنوان محافظ در برابر هجوم اسلام مبارز بی‌اساس است. مقامات رسمی دولت می‌گویند که وفادارترین متحد «ربانی» تا سال ۱۹۹۲، «عبدالرأب رسول سیاف»، رهبر اتحاد، به تأمین مالی و نظارت بر اردوگاه‌هایی که مسلمانان افراطی در آنجا آموزش می‌بینند تا جنگ مقدس را پیش ببرند، ادامه می‌دهد. «جمعیت» که ایالات متحده آمریکا را برای رها کردن افغانستان، پس از فروپاشی شوروی، به سختی مورد

انتقاد قرار داده بود، به قدرت رسیدن طالبان را بخشی از توطئه‌ای می‌داند که اگر نگوئیم عمداً توسط ایالات متحده برنامهریزی شده، باید گفت با حمایت این کشور در جهت تضعیف ایران طراحی شده است. تلاش‌های میانجیگری سازمان ملل به علت وجود جنگ، سالاران تشنه قدرت ناکام مانده است. تا اواخر سال‌های ۱۹۸۰، جامعه بین‌المللی از طریق سازمان ملل کوشید تا جناح‌های درگیر در جنگ را قانع کند اختلافاتشان را کنار گذاشته و با ترکیب دولتی خالی از تعصب‌های جناحی موافقت نمایند تا به طور موقت کنترل کابل را به عنوان پیش درآمد یک راه‌حل پایدار به عهده بگیرد. «محمود مستیری»، وزیر امور خارجه سابق تونس، که در نیمه سال ۱۹۹۶، پس از بیش از دو سال ریاست تلاش‌های میانجیگری سازمان ملل از شغل خود استعفا داد، شکست مأموریت خود را به عدم حمایت قدرت‌های اصلی نسبت داد. او گفت که آنها تضمین مالی هزینه نیروی امنیتی بی طرف را که او اصرار داشت در صورت استقرار یک دولت خالی از تعصب‌های جناحی در کابل، در این شهر استقرار یابد، رد کرده‌اند. «مستیری» به طور مشخص ایالات متحده را مورد انتقاد قرار داد و این کشور را متهم کرد که از درک پیچیدگی اغتشاش در افغانستان ناتوان است. او مکرراً حمایت دولت‌های بیگانه از متحدان افغانی خود را افشا نمود و چنین استدلال کرد که یکی از عوامل اساسی ادامه جنگ همین حمایت‌هاست. «مستیری» مانند مأموران قبل و بعد از خود، یک وظیفه در حقیقت غیر ممکن در مقابل خود داشت و در میان دستور کار متضاد جنگ سالارانی گرفتار بود که از قرار معلوم اعتقاد داشتند در نهایت، قدرت نظامی ضامن پیروزی کامل است.

اقتصاد

ساختار اقتصادی

۱۹۹۵	شاخص‌های اصلی اقتصاد
n/a	رشد محصول ناخالص داخلی (%)
n/a	تورم قیمت مصرف‌کننده
n/a	حساب جاری
n/a	وام خارجی
۵۰/۶۰ *	نرخ ارز (افغانی: دلار)
۲۰/۱۴	جمعیت (میلیون نفر)

* نرخ رسمی.

مأخذ: صندوق بین‌المللی پول، آمارهای بین‌المللی.

جنگ کشاورزی را ویران کرده است: اقتصاد افغانستان - یکی از فقیرترین و عقب‌مانده‌ترین کشورهای جهان - هرگز دارای مدارک درستی نبوده است. حتی قبل از هجوم شوروی، داده‌ها غالباً ناقص و متناقض بودند. آمار رسمی بعد از سال ۱۹۷۹ وجود ندارد و از زمان سقوط حکومت کمونیستی در سال ۱۹۹۲ نیز موجود نمی‌باشد. افغانستان به طور سنتی دارای یک اقتصاد زیستی کشاورزی است و با آغاز جنگ بسیاری از زمین‌های قابل کشت بایر افتاده‌اند و میلیون‌ها نفر از روستاها دل‌کنده‌اند و به شهرهای کوچک و بزرگ هجوم آورده‌اند، یا به کشورهای همسایه پاکستان و ایران گریخته‌اند. علاوه بر آن، ارتش شوروی برای تضعیف مجاهدین، سیاست زمین سوخته را به اجرا درآورد که مجاهدان نیز با تخریب امکانات اقتصادی و زیربنایی دست به عمل متقابل زدند. در طول سال‌های جهاد، زیربخش‌های اقتصادی که نسبت به آنها توجه بیشتری می‌شد، آنهایی بودند که اتحاد شوروی از توسعه آنها سود می‌برد، مانند استخراج گاز طبیعی و دیگر

مواد معدنی، ارتقای خدمات دولتی (از جمله دفاع). اتحاد شوروی قسمت اعظم صادرات کشور را (اساساً گاز طبیعی) می‌برد، به طور عمده افغانستان تأمین کننده واردات این کشور بود و برای اکثر سرمایه گذاری‌های زیربنایی و صنعتی آن اعتبار فراهم می‌کرد.

صنعت: خسارت وارده بر بخش کشاورزی، به طور غیر قابل اجتنابی تأثیر شدید بر صنعت داشت. در مراکز اصلی شهر، به ویژه در کابل، نوعی فعالیت تولیدی وجود داشت، ولی بخش اعظم آن در نتیجه تأثیر مخرب منازعات جناحی که به دنبال به قدرت رسیدن مجاهدان پیش آمد، متوقف شد. از طرف دیگر، فروپاشی کمونیسم و بازگشت تعداد زیادی از مهاجران به کشور به احیای اقتصاد روستایی منجر شد. یک طرح عملی توانبخشی در سال ۱۹۹۳ که از طرف «برنامه توسعه سازمان ملل» (UNDP) پیشنهاد شد، تولید ناخالص ملی را در سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۹۲ بالغ بر ۱۲۴/۷ میلیارد افغانی برآورد کرد که می‌توان آن را با رقم ۱۱۷ میلیارد در سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۷۹، سال هجوم شوروی، مقایسه کرد. در این سال کشاورزی ۴۵/۵ درصد تولید را در برابر ۵۲/۸ درصد در اواخر دهه ۱۹۷۰ به خود اختصاص داده بود. سهم معادن، تجارت، ساختمان و حمل و نقل و ارتباطات هر یک به ترتیب ۱۳/۶، ۸/۴، ۱۴/۵ و ۲/۷ درصد بودند. خدمات در حدود ۱۶/۹ درصد تولید ناخالص داخلی برآورد شده بود.

سیاست اقتصادی

نظام مالیاتی ویران شده است: در زمینه مدیریت اقتصادی، «برنامه توسعه سازمان ملل» وظیفه نخستین را احیای رشد تولید و تثبیت قیمت‌ها و در عین حال حفظ توازن پایدار در وضعیت پرداخت‌ها می‌داند. در این طرح عدم وجود یک دولت مرکزی کارآمد پذیرفته شده و از طرح‌هایی حمایت شده است که با شرکت سازمان‌های غیردولتی و با توجه بر اجتماعات محلی انجام می‌گیرد. به هر حال چون تحقق این طرح مشروط به برقراری صلح است، طرح فوق از تابلو طراحی فراتر نرفته است.

در طول چهار سال و نیم که «جمعیت» حکومت را در کابل در دست داشت، مدیریت تحت رهبری آن، اولویت سیاست اقتصادی را تأمین منابع مالی کافی جهت اهداف نظامی می‌دانست، یعنی حفظ قدرت و توسعه آن به مناطقی فراتر از پایتخت که امکان آن موجود بود. ظرفیت اقتصاد ویران شده برای تأمین منابع مورد نیاز دولت بی‌نهایت محدود بود. نظام مالیاتی رسمی، که اجرای آن قبلاً در افغانستان قبیله‌ای امکان‌پذیر بود، از آغاز جنگ کاملاً از هم فروپاشید. در حالی که یک نظام مالیاتی غیررسمی، پس از به قدرت رسیدن مجاهدان به سرعت رشد کرد - فرماندهان محلی در سراسر کشور شدیداً به تعرفه‌های خودساخته‌ای که برای مبادلات تجاری در محدوده ارضی خود وضع می‌کردند، وابسته بودند - ولی مقدار کمی از این درآمد به کابل می‌رسید. وقتی که طالبان در سرزمین‌های فتح شده پست‌های بازرسی ایجاد شده به این منظور را تغییر دادند، تجار محلی با هدایای سخاوتمندانه به ایشان پاسخ دادند.

صبر حامیان خارجی «جمعیت» به پایان رسید: دولت‌های خارجی تازمانی که جناح‌های مجاهدان سلاح‌های خود را علیه یکدیگر به کار می‌بردند، آسان می‌گرفتند (همان‌گونه که رژیم کمونیستی شدیداً به وام‌ها و کمک‌های بلاعوض اتحاد شوروی وابسته بود). ولی پس از آن، قبل از هرگونه تعهدی بر لزوم برقراری صلح پایدار پافشاری کردند.

«جمعیت» برای ادامه حیات خود به چاپ اسکناس دست زد: «جمعیت» که نیاز شدیدی به نقدینگی داشت،

قراردادی را که قبلاً، یعنی زمانی که کابل و مسکو هر دو دولت‌های کمونیست داشتند، منعقد شده بود، مجدداً فعال کرد. براساس آن مقدار زیادی افغانی در روسیه چاپ و به افغانستان حمل شد. علاوه بر پرداخت حقوق گروه‌های نظامی «جمعیت» و خریدن رهبران و رهبران نظامی جناح‌های مخالف، اسکناس‌ها در بازارهای کابل و پشاور با نرخ‌های بسیار نازلی فروخته شد. در مقابل، هزینه‌های خرید تسلیحات و دیگر نیازهای جنگی از خارج تأمین شد. با توجه به این که اولویت‌ها برای دولتمردان ماهیت نظامی داشت و می‌توانستند به هر میزان که بخواهند افغانی سفارش بدهند، مدیریت مالی عمومی به یک مفهوم بی‌معنی تبدیل شد. با این همه بودجه سالانه به طور فرضی تهیه می‌شد. مقامات رسمی مدعی بودند که در پیش‌نویس بودجه سال ۱۹۹۴-۱۹۹۵ (آوریل - مارس) درآمدها معادل ۵۳۶ میلیارد افغانی و هزینه‌ها ۶۱۳ میلیارد افغانی پیش‌بینی شده است. گفته می‌شد هزینه‌ها شامل مخارج روزمره است و منحصرأ عبارت از هزینه نگه‌داری ده‌ها هزار کارمند غیرنظامی و مبارزان مسلح می‌باشد. مقامات افغانی اجازه داده بودند هزینه‌های پیش‌خور به طور کامل از طریق چاپ تازه اسکناس تأمین شود.

تورم مهارنشده دامن‌زده می‌شود: در دوره کمونیستی، نرخ تورم بالا بود - قیمت‌ها در کابل براساس «برنامه توسعه اقتصادی سازمان ملل» در کابل در بین سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۷۹ و ۱۹۹۰-۱۹۹۱ ده برابر شد. با این همه این نرخ از طریق کنترل‌ها، یارانه‌ها و ارائه فراوان کالا در فروشگاه‌های تعاونی و دولتی مهار می‌شد. این بازدارنده‌ها با به قدرت رسیدن مجاهدان به طور وسیعی از بین رفت. در نیمه سال ۱۹۹۳ مقامات بانک افغانستان (بانک مرکزی) سابق پیش‌بینی کرده بودند که نرخ تورم سالانه بیش از ۱۵۰ درصد است. با توجه به این که از آن زمان تاکنون هیچ‌گونه اقدامات، مستقل فراگیر صورت نگرفته است، شواهد آشکار بر آن است که این نرخ به صورت چشمگیری تسریع شده و با تزریق وسیع پول بدون پشتوانه و کمبود فراوان مواد غذایی اصلی و خیم‌تر نیز شده است. محاصره پی‌درپی کابل توسط نیروهای ضد جمعیت بین سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۹۶ به آن معنا بود که قیمت محصولات عمده در پایتخت به طور قابل توجهی بالاتر از نقاط دیگر بود. تا زمانی که اقتصاد اساساً یک اقتصاد بخور و نمیر است، افغانی‌هایی که حقوق‌بگیر هستند، از جمله کارکنان غیرنظامی و نظامیان، سخت‌ترین لطمه را از تورم اوج‌گیرنده می‌بینند. اضافه دستمزدهایی که آنان دریافت می‌کردند هرگز برای جبران افزایش مهارنشده قیمت‌ها کفایت نمی‌کرد.

جمعیت

جنگ یک میلیون کشته و پنج میلیون آواره با خود داشت: با وجود این که تاکنون هیچ سرشماری عمومی صورت نگرفته است، یک آمارگیری ساده در سال ۱۹۷۶، جمعیت را ۱۶/۶ میلیون نفر تخمین زده است. در برآورد رسمی سه سال بعد، جمعیت ۱۵/۵ میلیون نفر اعلام شد. قبلاً حدود ۹۰ درصد جمعیت در مناطق روستایی زندگی می‌کردند. عدم قطعیت در مورد میزان جمعیت با وقوع جنگ ترکیب شد که از زمان تهاجم شوروی به افغانستان در اواخر سال ۱۹۷۹ آغاز شد. جنگ جان بیش از یک میلیون افغان را گرفت و حدود ۵ میلیون نفر را به خارج از کشور، اکثراً به پاکستان و ایران راند که بزرگ‌ترین جمعیت پناهندگان جهان را تشکیل می‌دهند و باعث مهاجرت جمعی از روستا به شهرها شد. در این مدت جمعیت کابل بیش از دو برابر شد. بازگشت پناهندگان با ادامه جنگ کند شده است: پس از پیروزی مجاهدان در آوریل سال ۱۹۹۲ پناهندگان شروع به بازگشت از کشورهای همسایه کردند و در نیمه سال ۱۹۹۶ بیش از نیمی از این جمعیت به کشور

بازگردانده شده بودند. این جریان باید سریع‌تر می‌شد، ولی به علت ادامه جنگ، در حادثه‌ترین زمان به آنجا رسید که تعداد کسانی که از کشور می‌گریختند بیش از آنهایی شد که باز می‌گشتند و جمعیت قابل توجهی نیز در داخل کشور جا به جا می‌شدند. بعد از سال ۱۹۹۲، نبردهای شدید و طولانی برای به دست گرفتن کابل منجر به مهاجرت وسیعی شد و آرام آرام ده‌ها شهرک نزدیک به مراکز شهری، نظیر جلال‌آباد، از زمین سبز شد که صدها هزار از ساکنان سابق پایتخت را در خود جا داد.

مهاجرت وسیعاً در طول خطوط قبیله‌ای است: پشتون‌ها از نظر قومی و زبانی ملیت غالب هستند که حدود نیمی از جمعیت را تشکیل می‌دهند و در شرق و جنوب متمرکز می‌باشند. تاجیک‌های دری (پارسی) زبان از دره‌های حاصلخیز شرقی در کوهپایه‌های هندوکش، بیش از ۲۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند. حدود ۱۰ درصد از جمعیت ترک و اکثراً از بک و ترکمن‌هایی هستند که در دشت‌های شمالی زندگی می‌کنند. حدود ۲۰ گروه قومی مشخص دیگر نیز وجود دارد که به بیش از ۳۰ زبان سخن می‌گویند - از جمله حضرها در مرکز، بلوچ‌ها در بیابان‌های جنوب و نورستانی‌ها در شرق کوهستانی عمده‌ترین آنها هستند. از زمان سرنگونی رژیم کمونیستی در سال ۱۹۹۲، جنگ وسیعاً، ولی نه انحصاراً، یک جنگ قومی بین پشتون‌ها (حزب و طالبان)، تاجیک‌ها (جمعیت)، ازبک‌ها (شبه نظامیان دوستم) و حضرها (وحدت) می‌باشد.

آموزش

جنگ موجب تعطیلی اکثر مدارس شده است: تحقق جدی و پرشور یک سیاست آموزشی جاه‌طلبانه در نیمه آخر سلطنت ظاهرشاه باعث شد. مدارس ابتدایی به روی نیمی از جمعیت زیر ۱۲ سال باز شود، مدارس متوسطه در بیشتر شهرهای ایالات شروع به کار کرد و موجب شد که دانشگاه ملی در کابل، دوره‌های درسی پیشرفته‌ای در سطوح بالا و به طور روزافزون ایجاد نماید. با این همه در سال ۱۹۷۹، ۹۰ درصد از جمعیت هنوز بی‌سواد بود. هفده سال جنگ عملاً زیربنای آموزشی کشور را نابود کرد. در ابتدا، خسارت وارده در مناطق روستایی شدیدتر بود. چون در آنجا آموزگاران دولتی از جمله اهداف اصلی مقاومت ضد شوروی بودند، بیشتر آنها شغل خود را رها کردند و خیلی‌ها از کشور گریختند.

افغانستان عملاً به دست بی‌سوادی سپرده شده است: مدارس و کالج‌ها در مناطق شهری تا به قدرت رسیدن مجاهدان به کار خود ادامه دادند، ولی اکثر آنها به علت خصومت‌های فرقه‌ای که در پی آن به وقوع پیوست، مجبور شدند، تعطیل نمایند. این مسئله باعث تلفات سنگینی در کابل شد که دانشگاه آن به مدت بیش از دو سال در قلب یکی از مناطق اصلی جنگ قرار داشت و اکثر اوقات تعطیل بود. طالبان که سواد کافی ندارند، پس از تسخیر پایتخت در سپتامبر ۱۹۹۶ دانشگاه را بستند و مانند دیگر مناطق تحت کنترل خود، مدارس دخترانه را غیرقانونی اعلام کردند. افغانستان بالاترین نرخ بی‌سوادی در جهان را داراست. فقط بخش بسیار کوچکی از افغان‌ها امروزه قادر به خواندن و نوشتن هستند و متخصصان بین‌المللی هشدار می‌دهند که نسل‌های آینده این کشور عملاً بی‌سواد خواهند ماند.

بهداشت

جنگ خدمات بهداشتی ناکافی را نابود کرد: در حالی که نیازهای افغانستان پس از سال‌های طولانی جنگ، عظیم است، جنگ سیستم مراقبت‌های بهداشتی را از بین برده است. اکثر حرفه‌ای‌های بخش پزشکی، کشور

را ترک کرده‌اند و برنامه‌های آموزشی وجود ندارد. بیشتر بیمارستان‌ها و درمانگاه‌ها تخریب شدند یا قابل استفاده نیستند - در اواخر سال ۱۹۹۶ فقط چهار بیمارستان در کابل کار می‌کرد که سه عدد آنها کارکرد بسیار پایینی داشتند - در حالی که عدم تدارک دارو و تجهیزات اساسی از طرف دولت مرکزی باعث شد این مواد در صورتی که یافت هم شوند، بسیار کمیاب و نادر باشند. بیش از دو میلیون افغانی از نظر جسمی معلول هستند و خیلی بیشتر از اینها از نظر مغزی آسیب دیده‌اند. همه درخواست مراقبت و مواظبت منظم دارند، ولی عده کمی از آن برخوردار هستند. هر ماهه صدها نفر از افراد غیر نظامی و مبارزان در برخوردهای مسلحانه یا توسط مین و مهمات منفجر نشده که در سراسر کشور گسترده است، زخمی می‌شوند.

دیگر آثار بازمانده از جنگ شامل برخی از بدترین شاخص‌های بهداشتی در جهان است: بالاترین نرخ‌های مرگ و میر مادران، نوزادان و کودکان و همچنین بالاترین میزان بیوگان و یتیمان. بیماری‌های همه‌گیر عفونی و انگلی مانند اسهال و مالاریا که قسمتی ناشی از بهداشت بسیار بد و شرایط بد تهیه آب و سوء تغذیه است، شیوع پیدا کرده است. سازمان‌های امدادی خارجی مانند کمیته بین‌المللی صلیب سرخ و آژانس‌های سازمان ملل در کشور حضور دارند، ولی امکانات مالی محدود آنها به این معناست که قسمت اعظم جمعیت که نیازمندترین بخش آن نیز هستند، از دسترس آنها بدورند. ممنوعیت کار زنان و ممنوعیت مداوای بیماران زن توسط پزشکان مرد، مشقات بیشتری به بار آورده است که می‌توانست اجتناب‌پذیر باشد.

منابع طبیعی و محیط زیست

شرایط اقلیمی سخت و دشوار است: افغانستان دارای گستردگی حدود ۶۵۲,۰۰۰ کیلومتر مربع (حدوداً به اندازه فرانسه) است و با ازبکستان، تاجیکستان و ترکمنستان از شمال، ایران از غرب، پاکستان از جنوب و شرق و چین از انتهای شمال شرقی هم مرز است. افغانستان یک کشور کوهستانی صخره‌ای است - کوه‌های هندوکش، گستردگی غربی سلسله کوه‌های کارکورام و هیمالایا بر آن مسلط است - و دارای دشت‌های لم‌بزرگی است که در جنوب غربی به بیابان منتهی می‌شود. نتیجه آن که افغانستان حادترین درجه حرارت را در جهان داراست: از ۵۰- درجه سانتیگراد تا بالای ۵۳ درجه ثبت شده است. میانگین بارش باران سالانه حدود ۱۸۰ میلیمتر است و به ندرت به بیش از ۳۸۰ میلیمتر در سراسر کشور می‌رسد. در حالی که جریان آب از کوه‌ها به طرف رودهای اصلی - کوندوز، کابل، هیرمند و هرات - در دوره کوتاهی از آب شدن بهار بسیار سنگین است و گاه باعث جریان سیل و رانش زمین می‌شود و از آن پس به صورت آهسته و غیردایمی درمی‌آید. سیستم آبیاری نیز به طور کامل در دوران جنگ نابود شده است. ترکیب شرایط اقلیمی سخت و خاک فقیر باعث به وجود آمدن گیاهان تنک و لی مقاوم شده است. پوشش علفی نازکی در زمان کوتاهی در بهار و تابستان چراگاه‌های کوهستانی برای گله‌های کوچ‌نشینان به وجود می‌آورد. پوشش درختی به طور وسیع در شرق متمرکز است.

زیربنای اقتصادی

حمل و نقل و ارتباطات

شبکه جاده‌ای به تعمیرات گسترده‌ای نیازمند است: در دهه قبل از اشغال شوروی‌ها بخش عظیمی از کمک‌های خارجی، اغلب از سوی ایالات متحده و اتحاد شوروی، برای ساختن و ترمیم جاده‌ها به کار رفت. بیش از

۲۰۰۰ کیلومتر جاده بتون ریزی شده و آسفالت ساخته شد و کشور از یک شبکه مدرن برخوردار شد که مراکز اصلی شهری را به یکدیگر مرتبط می‌ساخت، ولی جنگ خسارات سنگینی به بار آورد. برآورد «برنامه توسعه سازمان ملل» در سال ۱۹۹۳ می‌گوید که حدود ۶۰ درصد از ۲۵۰۰ کیلومتر شاهراه‌ها به «تعمیرات اساسی روکش جاده‌ای» نیاز دارد و جاده‌های محلی شرایط عمومی بدی دارند. از آن زمان شرایط تمام جاده‌ها به طور قابل توجهی بدتر شده است، همان طور که وضعیت اتومبیل‌ها و وسایل نقلیه تجاری که در این جاده‌ها رفت و آمد می‌کنند، بدتر شده است. صدها پل نیز تخریب شده است.

منابع مالی جوابگو نیستند: کشورهای مختلفی مانند پاکستان، ایران و عربستان سعودی قول کمک‌های سازندگی داده‌اند، ولی به خاطر جنگ مداوم یا به خاطر این که برنامه‌های طراحی شده از نظر سیاسی مورد اختلاف بوده است، هیچ‌یک از آنها به واقعیت نپیوسته است. در آوریل ۱۹۹۶ دولت «ربانی» طرح اسلام‌آباد را برای تعمیر ۸۸۰ کیلومتر جاده ارتباطی بین اسپین بولداک در جنوب شرقی استان قندهار به تورقوندی نزدیک مرز ترکمنستان در شمال غربی را به عنوان مداخله غیرقابل قبول، رد کرد. هدف ظاهری عبارت از تقلیل زمان طی این مسافت از طریق جاده از دو روز به حدود نیم روز و تسهیل دستیابی به آسیای مرکزی شوروی سابق بود. خشم کابل ناشی از این بود که پنج استانی که جاده از آنجا عبور می‌کرد، توسط طالبان اداره می‌شد. با توجه به نبودن منابع مالی خارجی و عدم وجود یک دولت مرکزی کاربر، «برنامه توسعه سازمان ملل» معتقد است که بهتر است تعمیر جاده‌ها توسط نهادهای محلی یا پیمانکاران متحد شده سازمان‌های غیر دولتی انجام گیرد. مرمت شبکه جاده‌ای برای بازسازی دیگر بخش‌ها و استقرار مجدد فعالیت‌های عادی اقتصادی اهمیت اساسی دارد.

مسئله حق ترانزیت: افغانستان که یک کشور بن‌بست است به حق ترانزیت از داخل کشورهای همسایه وابسته است. بیشتر تجارت خارجی این کشور به طور سنتی به سمت پاکستان هدایت می‌شد که شهر جنوبی آن کراچی، نزدیک‌ترین بندر به شمار می‌رود. در حالی که جاده زمینی که از اتحاد جماهیر شوروی عبور می‌کرد، در زمان اشغال شوروی‌ها اهمیت زیادی پیدا کرد، استفاده از این جاده با رکود نابهنگام فعالیت اقتصادی و افزایش ناگهانی مناقشات جناحی که پس از به قدرت رسیدن مجاهدان رخ داد، کاهش یافت. از بین رفتن امتیازهای معافیت از حقوق گمرکی در مورد برخی کالاها به مقصد افغانستان از کراچی در سال ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ باعث شد راه‌های دیگری جستجو نماید و در مدتی که جمعیت کابل و استان‌های غربی را تحت کنترل داشت، حجم عظیمی از حمل و نقل تجاری از طریق ایران صورت می‌گرفت.

زیربنای صنعت هوایی و مخابرات در وضعیت تأسف باری قرار دارد. جنگ بسیاری از هواپیماهای متعلق به شرکت آریانا- شرکت حمل و نقل ملی- را نابود کرد و اکثر فرودگاه‌ها و راه‌های هوایی این کشور یا به کلی غیرقابل استفاده شده‌اند یا برای حمل و نقل تجاری بیش از اندازه خطرناک به شمار می‌روند. «طرح توسعه سازمان ملل» از یک پروژه فوری حمایت می‌کند که باعث می‌شود خدمات عبور و مرور هوایی با امنیت صورت گیرد. این پروژه هنوز به تحقق نپیوسته است. به این ترتیب واضح است که طرح پیشنهادی جهت استقرار ارتباطات ماهواره‌ای با مراکز بین‌المللی اصلی و ارتباطات ماهواره‌ای قابل حمل و نقل جهت تسهیل ارتباط بین پایتخت و دیگر شهرهای افغانستان هنوز راه درازی در پیش دارند. در این طرح از روی حسن تعبیر، شبکه ارتباطات کشور با صفت «خارج از سرویس» توصیف شده است.

تهیه انرژی

قبل از سال ۱۹۷۹ سطح مصرف انرژی تجاری سرانه جزو پایین ترین سطوح جهان بود. افزایش سریع مصرف آن قسمتی مربوط به جنگ بود، ولی علت اصلی آن پیشرفت بهره برداری از منابع گاز طبیعی کشور یعنی اصلی ترین منبع انرژی توسط شوروی بود.

ظرفیت تولید نیرو نیازمند افزایش است: خسارت ناشی از جنگ، غارت و عدم اقدامات نگه داری و فقدان قطعات یدکی به این معناست که ظرفیت تولید برق پایین تر از سطح تثوریک حدود ۴۰۰ مگاوات است که خود اساساً پایین تر از نیازهای کشور است. در اواخر سال ۱۹۹۲ مقامات کابل نیاز زمستانی شهر را ۳۰۰ مگاوات ارزیابی کردند، در حالی که ظرفیت موجود، ۱۵۰ مگاوات بود. واضح است بیشتر نقاط پایتخت یا برق کمی داشته یا اصلاً برق نداشتند. پس در همان سال جناح های مجاهدان برای به دست آوردن برق دست به جنگ زدند. در میانه سال ۱۹۹۳، «برنامه توسعه سازمان ملل» برآورد کرد که ۶۰ درصد خطوط انتقالی در سراسر کشور غیر قابل استفاده هستند. حدوداً همان زمان پاکستان قول داد امکان تأمین مالی ساخت سدهایی بر رودهای کونار و لاگهام، در شرق را جهت تولید برق برای هر دو کشور، بررسی نماید، ولی هیچ پیشرفتی در این زمینه صورت نگرفت. نیازهای فوری شامل منابع مالی جهت تعمیر تجهیزات تولیدی، ایستگاه ها، ترانسفورماتورها، سوئیچ گیر، خطوط توزیع و انتقال و تأمین سوخت جهت تأسیسات حرارتی است.

خدمات مالی

بانک ها نیز کار نمی کنند: سیستم بانکی نیز یکی دیگر از تلفات جنگ است. فروپاشی این سیستم همزمان با کسب قدرت از طرف مجاهدان بود. قبل از آن بانک افغانستان به صورت هر دو بانک مرکزی و بانک تجاری عمل می کرد. نهادهای دیگر، شامل «پشتانی تجاری بانک»، «بانک ساختمانی»، «بنیاد اعتباری صنعت»، «بانک توسعه صنعتی»، «بانک کشاورزی»، «بانک ترویج صادرات» و «بانک ملی افغان» - تنها بانک خصوصی - می شد. این بانک نیز در سال ۱۹۷۶ ملی اعلام شد. منابع تمام این بانک ها محدود بود و عملیات آنها بر اساس خرده فروشی یا وابسته به تجارت بود. پس از تعطیلی بانک ها، فروشندگان ارز تنها ارائه دهندگان خدمات مالی هستند.

تولید

صنعت

تولید یا وجود ندارد یا بسیار کم است: تمام شرکت های تولیدی کار خود را تعطیل کرده اند یا به علت خسارت جنگ و کمبود مواد اولیه و قطعات یدکی بسیار پایین تر از ظرفیت تولید کار می کنند. قبل از فروپاشی، بخش تولید عمدتاً شامل به عمل آوردن مواد اولیه کشاورزی محلی بود. از بین بزرگ ترین واحدهای تولیدی چندین کارخانه تولید پنبه و ریون، پارچه های پشمی، قند و کارخانه های سیمان را می توان نام برد. کود شیمیایی از گاز طبیعی تولید می شد. بعدها در مزار شریف زغال سنگ تولید شد. گفته می شد بخش های مخاطره آمیزی که با کمک اتحاد شوروی مستقر شده بود، حدود ۳۶ درصد تولید صنعتی در سال ۱۹۷۹ را تشکیل می داد.

معادن

ذخایر گاز عظیم، ولی تولید فعلی حداقل است: ذخایر گاز طبیعی حدود ۱۵۰ میلیارد متر مکعب برآورد می‌شود. استخراج از حوزه‌های استان‌های شمالی جوزجان و فاریاب به حدود ۳ میلیارد متر مکعب بالغ می‌شد که در سال ۱۹۸۸ اکثر آن از طریق لوله‌های ساخته شده در سال ۱۹۶۷، به دوشنبه در اتحاد جماهیر شوروی صادر شد. در طول سال‌های ۱۹۸۰ فروش گاز بالغ بر حدود ۵۰ درصد درآمد صادراتی بود. در فوریه ۱۹۸۹، زمانی که آخرین گروه‌های نظامیان شوروی از این کشور خارج می‌شدند، حوزه‌های شمالی گاز برای پیشگیری از خرابکاری مجاهدان بسته شد. با و جزد این که رژیم «نجیب‌الله»، یک سال بعد، عملیات از سرگیری استخراج و صدور گاز را شروع کرد، اما به جایی نرسید. زیرا تاجیکستان که بازار مقصد بود، خود دارای ذخایر گاز بوده و روی قیمت‌ها اختلاف پیش آمد. مرمت اولیه زیربنای گاز که به طرز وخیمی آسیب دیده یا قسمتی از بین رفته است، امکان از سرگیری تولید محدود جهت مصرف محلی را فراهم می‌کند، که در حال حاضر در تیول «دوستم» قرار دارد.

ذخایر نفتی نیز در حد قابل توجه ارزیابی می‌شود: در صورتی که تخمین رسمی ذخایر اندازه‌گیری نشده نفتی کشور در سال ۱۹۸۰ فقط ۱۰۰ میلیون بشکه برآورد شد، اعتقاد بر این است که این ذخایر اساساً بیشتر از این مقدار است. این قضاوت از توجهی که ارزیابی‌های شوروی در طول ده سال نشان دادند و تصمیم مسکو مبنی بر ساخت پالایشگاه ۵۰۰۰ تنی، در شمال، سرچشمه می‌گیرد. ذخایر زغال‌سنگ ثابت شده به حدود ۱۰۰ میلیون تن می‌رسد، ولی اعتقاد بر این است که چهار برابر بیشتر از این برآورد می‌باشد. تولید معادن اصلی کشور در «کرکر دودکاش» به ۲۱۸.۰۰۰ تن در ۱۹۷۸-۱۹۷۹ رسید که بیشتر آن صرف طرح تولید کودنیتر و ژنی در مزار شریف شد.

ذخایر مواد معدنی غیر انرژی‌زا اندازه‌گیری نشده است: با وجود این که منابع کانی کشور ناقص ارزیابی شده است، اما ذخایر غنی آهن، کرم، مس، زغال‌سنگ، نمک، گاز طبیعی و احتمالاً نفت، به علاوه مقداری اورانیوم، جیوه، طلا، نقره، روی، قلع، سرب، نیکل، بوکسیت، لیتیوم، تنگستن، یاقوت، زمره، سنگ لاجورد، سولفور، باریت، فلئوریت، تالک، میکا و منیزیم در افغانستان وجود دارد. تا این تاریخ فقط گاز، زغال‌سنگ، کرم، مس، باریت و نمک مورد بهره‌برداری قرار گرفته است که به علت کمبودهای پایتخت و مسائل حمل و نقل در سطح تجاری انجام نگرفته است. قبل از به قدرت رسیدن مجاهدان، مجدداً نسبت به اکتشافات معدنی توجه شد و ارزیابی‌های زمین‌شناسی وسیعی نیز صورت گرفت.

کشاورزی

تولید در بخش کشاورزی توسعه نیافته: در صورتی که کشاورزی تکیه‌گاه اقتصاد است و از قدیم ۵۰ درصد تولید ناخالص داخلی را به خود اختصاص داده است، محصول آن همیشه پایین‌تر از استعداد کشاورزی آن بوده است. قبل از اشغال شوروی‌ها، فقط ۳۰ درصد از کل زمین‌های قابل کشت - در حدود ۱۵ میلیون هکتار - زیر کشت درآمده بود. گندم محصول اصلی، نیشکر و چغندر بارشد بسیار وسیع، میوه و میوه‌های دانه‌دار، سبزیجات، پشم، پنبه، پوست (مخصوصاً قره‌گل) صادرات اصلی بودند. (جدول شماره ۱ شامل برآوردهای بانک توسعه آسیایی از تولیدات کشاورزی می‌باشند).

کشاورزی در طول جنگ نابود شد: سال‌ها جنگ، به همراه جابه‌جایی بخش وسیعی از جمعیت روستایی،

سیاست زمین سوخته که توسط نیروهای کمونیست دنبال می شد و کاشتن وسیع مین، تولید را اساساً قطع کرد. دولت برآورد کرد که محصول دانه های غذایی بین سال های ۱۹۷۸-۱۹۷۹ و ۱۹۸۶-۱۹۸۷، ۳۰ درصد کاهش یافته است. علی رغم کاهش جمعیت واضح است که کمبود غذا وجود داشت. با واردات حدود ۲۵۰،۰۰۰ تن در سال از اتحاد شوروی، این کمبود تا حدودی تسکین پیدا کرد. ارزیابی جامعی که توسط گروهی ۷۰ نفره، به رهبری یک متخصص کشاورزی سابق در دانشگاه کابل انجام گرفت و در سال ۱۹۸۸ منتشر شد، برآن است که ۳۰ درصد از زمین های کشاورزی سابق دیگر کشت نمی شوند و در زمین هایی که هنوز کشت می شوند، محصول به میزان ۳۵ درصد کاهش یافته که علت آن اساساً نابودی کانال های آبیاری و فقدان کود و بذور جدید بوده است. نتیجه آن که محصول کشاورزی فقط حدود ۴۵ درصد از سطح محصول سال ۱۹۷۸ را تشکیل می داد و تولید مواد غذایی به سطحی بیش از نیمی از آنچه قبل از سال ۱۹۷۹ تولید می شد، کاهش یافت. مطابق «طرح توسعه سازمان ملل» در سال ۱۹۹۱-۱۹۹۲ زمین کشت شده ۳/۲ میلیون هکتار بود که ۱/۵ میلیون هکتار آن کشت آبی بود. همچنین تخمین زد که محصول کشاورزی در حدود نصف سطح قبل از جنگ است و برخی محصولات کشاورزی به سطحی ۷۰ درصد پایین تر از قبل از جنگ سقوط کرده است.

تولید تریاک اوج گرفته است: وضعیت وخیم تر از این هم هست. آگاهان غیر وابسته، کمبود گندم برای سال ۱۹۹۳ را، ۶۰۰،۰۰۰ تن - و فقط برای رفع نیاز پناهندگانی که به کشور بازگشته بودند - برآورد کرده بود. عامل تشدیدکننده، افزایش منظم زمین های زیر کشت خشخاش، حتی در طول جنگ بود. مطابق داده های «برنامه توسعه سازمان ملل» این افزایش از ۶۰۰۰ هکتار در سال، در اواخر سال های دهه ۱۹۷۰ به ۵۷،۰۰۰ هکتار در سال های آغازین دهه ۱۹۹۰ جهش نشان می دهد که ۳۲،۰۰۰ تن تریاک از آن به دست می آید و افغانستان را بزرگترین تولیدکننده ماده اولیه هروئین کرده است. سیر قهقرایی اوضاع اقتصادی و فقدان مجازات های رسمی، کشاورزان و پناهندگان بازگشته را به کشت خشخاش - به عنوان یک محصول پر مشتری - تشویق می کند.

تعداد دام ها به نصف تقلیل یافته است: تعداد دام که در اواخر دهه ۱۹۷۰، حدود ۶/۵ میلیون رأس گوسفند قره گل، ۱۵ میلیون رأس گوسفند معمولی، ۳/۷ میلیون رأس گاو، ۳/۲ میلیون رأس بز و ۵۰۰۰۰ اسب برآورد می شد، پس از جنگ به طرز چشمگیری کاهش پیدا کرد. براساس ارزیابی سال ۱۹۸۸، تعداد گاو ها ۵۵ درصد، گوسفند و بز ۶۵ درصد کاهش یافته، که از این میان تعداد گاو های بارکش، که برای اکثر کشاورزان اساسی است، ۳۰ درصد کاهش نشان می دهد. طرح سال ۱۹۹۳ «برنامه توسعه سازمان ملل» مدعی است که اولویت اول در بخش کشاورزی باید بازگرداندن خودکفایی، ایجاد طرح های تولیدی خرده مالکی براساس اشتراک با مؤلفه اساسی بازسازی سیستم آبیاری نابود شده باشد.

بخش خارجی

تجارت کالایی

صادرات و واردات به شدت افت پیدا کرده است: آمارهای رسمی که میزان عظیم معاملات غیرقانونی را دربر نمی گیرد، نشان دهنده کسری تجاری بزرگی در سال های دهه ۱۹۸۰ است. بین سال های ۱۹۸۵-۱۹۸۶ و ۱۹۸۹-۱۹۹۰ ارزش صادرات نصف شده و از ۵۶۶/۸ میلیون دلار به ۲۳۵/۹ میلیون دلار کاهش نشان داده

است. این تنزل تأکیدی بر اهمیت فروش گاز طبیعی به اتحاد شوروی است. تولید و صادرات در سال‌های ۱۹۸۴-۱۹۸۵ به بالاترین حد رسید و حوزه‌های گاز در فوریه ۱۹۸۹، هفته‌ها قبل از شروع سال مالی ۱۹۸۹-۱۹۹۰ بسته شد. دیگر تأمین کننده اصلی ارز خارجی عبارت از فروش میوه، سبزیجات و خشکبار به پاکستان و هند، قره گل به بازارهای پوست اروپا و فروش فرش و پنبه بود. واردات نیز در همین دوره به طور منظم، ولی آهسته‌تر، کاهش یافت و از ۱/۱۹ میلیارد به ۸۲۲ میلیون دلار رسید. وسعت ادغام اقتصاد افغان با اقتصاد اتحاد شوروی که پس از اشغال افغانستان در سال ۱۹۷۹ سرعت بیشتری گرفت، با این داده رسمی مشخص می‌شود که تجارت در دوره ۱۹۸۹-۱۹۹۱ به میزان ۷۲ درصد صادرات به شوروی و ۵۷ درصد واردات از این کشور رسید.

بخش اعظم تجارت از طریق پاکستان صورت می‌گیرد: پس از خروج اتحاد شوروی در اواخر سال ۱۹۹۱ و در پی آن سقوط دولت کمونیست کابل، در واردات از طریق پاکستان افزایش ناگهانی زیادی مشاهده شد. براساس قرارداد با دولت پاکستان، از سال ۱۹۶۵ کالاهای به مقصد افغانستان از معافیت گمرکی بهره‌مند بودند. در سال ۱۹۹۴، اسلام‌آباد برای تجارت محدودیت‌های سختی را تحمیل کرد. ظاهراً علت این بود که بخش قابل توجهی از این کالاهای، به ویژه دستگاه‌های تهویه هوا، تلویزیون و قطعات اتومبیل مجدداً به سوی بازارهای پاکستان سرازیر و موجب تضعیف مونتاژکاران محلی و تولیدکنندگان می‌شد. علت دیگر این بود که روابط با دولت کابل، به رهبری جمعیت به طور جدی دچار تنش شده بود. تجار مبتکر شروع به اجاره دربست هواپیما کردند تا این کالاهای دیگر اقلام را از خلیج و اساساً از امارات متحده عربی، به جلال‌آباد و از آنجا با کامیون، از غرب و شمال به آسیای میانه و از مشرق به پاکستان حمل نمایند. (جدول شماره ۲ شامل برآوردهای بانک توسعه آسیایی از تجارت با طرفین اصلی می‌باشد).

حساب جاری و نامرئی

میزان کسری حساب جاری قابل توجه است: داده‌های استاندارد شده صندوق بین‌المللی پول در سال‌های پایانی استقرار دولت کمونیستی نشان می‌داد که تأثیر کسری تجاری مزمن بر توازن حساب جاری اغلب از طریق انتقال دولتی و اکثراً به صورت کمک‌های بلاعوض شوروی، تسکین داده می‌شد. در سال ۱۹۸۸، این مسئله همراه با کسری‌های کالایی و خدمات، به علت کاهش کل تجارت، برای اولین بار موجب مازاد حساب جاری شد. پس از تعلیق صدور گاز در سال بعد، حساب جاری مجدداً به عقب برگشت و کسری نشان داد. با توجه به این که صادرات از سرچشمه خشکید، کشور بیش از پیش به واردات وابسته شد. توریسم و صنایع خدماتی مالی از بین رفته و درآمد سرمایه‌گذاری موجود نیست. کسری حساب جاری نیز در دوره استقرار طالبان بدون هیچ شبهه‌ای وخیم‌تر شده است.

وام خارجی

وام دهی و خدمات مربوطه به حالت تعلیق درآمده‌اند: به دنبال اشغال افغانستان توسط شوروی، منابع مالی بسیار محدودی از منابع خارجی شرقی و اروپای مرکزی می‌رسید. برآورد می‌شود میزان وام خارجی دولتی افغانستان به میزان ۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۰، ثابت مانده باشد که قسمت اعظم آن به شوروی است و اکثر آن به استثنای بخش کوچکی، با شرایط تخفیفی اعطا شده بود. در نتیجه بازپرداخت‌ها در سطح بسیار پایین

بود و فقط شامل حدود ۷/۶ درصد درآمدهای صادراتی در سال ۱۹۸۸ می‌شد. هیچ‌یک از وام‌های خارجی از زمان به قدرت رسیدن مجاهدان تأمین یا بازپرداخت نشده است. دولت جمعیت بدون هیچ موفقیتی کوشیده است تا صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و بانک توسعه آسیایی را متقاعد به از سرگیری تأمین منابع مالی نماید. (جدول شماره ۳ شامل برآورد بانک توسعه آسیایی از میزان بدهی‌های خارجی می‌باشد).

ذخایر خارجی و نرخ ارز

مجاهدان به سرعت ذخایری را که به ارث برده بودند، خرج کردند: ذخایر خارجی که در محل نگهداری می‌شد و ثبات آنها از اواسط دهه ۱۹۷۰ بر جریان سرمایه رسمی طویل مدت که اساساً از اتحاد شوروی می‌آمد، تکیه داشت. در پایان سال ۱۹۹۲ به میزانی برابر با ۲۱۴ میلیون دلار رسید و به سرعت توسط جمعیت، که نیاز فراوان به پول نقد داشت به مصرف رسید. در آن زمان ذخایر طلای افغانستان به حدود ۷۰۰ تا ۸۰۰ میلیون دلار تخمین زده می‌شد. از زمانی که قسمت اعظم آنها در خارج از کشور نگهداری می‌شود، نقد کردن آنها بسیار مشکل شده است. در نوامبر ۱۹۹۴، وزیر مالیه آتی جمعیت، «حمیدالله ترزی»، به واشنگتن سفر کرد تا در تلاشی بی‌نتیجه صندوق بین‌المللی پول را متقاعد سازد تا بخش ۸ میلیون دلاری ذخایر افغانستان را آزاد کند. (جدول شماره ۴ شامل داده‌های صندوق بین‌المللی پول درباره ذخایر خارجی است).

نرخ رسمی ارز اعتبار زیادی ندارد: نرخ رسمی ارز ۱ دلار برابر ۴۵ افغانی، برای اولین بار در سال ۱۹۶۳ بابت وصولی‌های ارز خارجی از محل صدور قره گل، پنبه و پشم و پرداخت‌های ارز خارجی توسط دولت برای واردات و دیگر مقاصد به کار برده شد.

در نیمه سال ۱۹۸۱ نرخ ارز به ۱ دلار برابر با ۵۰/۶ افغانی تغییر پیدا کرد که تا زمان سقوط رژیم «نجیب‌الله» در آوریل ۱۹۹۲ برجا بود. در این دوره، نرخ مذکور فقط در معاملات دولتی، بخشی از حقوق کارکنان خارجی کشور که به ارز پرداخت می‌شد و معاملات خاصی که به صورت توافق‌های دو جانبه صورت می‌گرفت، به کار می‌رفت. صادرکنندگان ملزم شدند تا بخشی از درآمدهای ارزی خود را، از ۱۰ درصد برای محصولات دارویی، کشمش و پوست‌های غیر قره گل تا ۱۰۰ درصد برای پوست قره گل با نرخ مختلط که بالاتر از نرخ رسمی بود، واگذار کنند.

بازار موجب سقوط ماریجی افغانی است: نرخ‌های بانکی به نرخ‌های رایج در بازار وابسته بود که پس از آوریل ۱۹۹۲، وقتی که نرخ بازار به حدود ۱ دلار برابر ۳۲۰ افغانی نزول کرد، به تنها نرخ حاکم تبدیل شد. علی‌رغم قلت ذخایر و تکثیر انبوه پول به دستور «جمعیت»، نرخ ارز تعیین شده در بازار به طور شگفت‌آوری برای مدتی ثابت ماند و در اواخر سال ۱۹۹۲ از حدود ۱ دلار برابر ۱۰۰۰ افغانی فقط به ۱ دلار برابر ۱۵۰۰ افغانی در سال بعد کاهش یافت. یکی از علل آن این بود که بخش عظیمی از افغانی‌هایی که جدیداً چاپ شده بود وقتی به کابل رسید، توسط دریافت‌کنندگان نهایی به جای آن‌که در بازار به جریان درآید، ذخیره شد. به هر حال در اکتبر و نوامبر ۱۹۹۴ وارد کردن اسکناس‌های ۵,۰۰۰ و ۱۰,۰۰۰ افغانی جدید توسط دولت جمعیت - که از آن زمان واحد پول به طور گسترده‌ای به ۱۰۰۰ افغانی تبدیل شد - موجب بروز ماریجی طولانی شد. بین اواخر سال ۱۹۹۴ و نیمه سال ۱۹۹۶ نرخ ارز از ۱ دلار برابر ۴,۰۰۰ افغانی به ۱ دلار برابر ۲۴,۰۰۰ افغانی سقوط کرد.

(هزارتن)

جدول ۱- برآوردهای محصولات کشاورزی

سال*	۱۹۹۱	۱۹۹۲	۱۹۹۳	۱۹۹۴	۱۹۹۵
گندم	۱۷۲۶	۱۶۵۰	۱۷۰۰	۱۷۰۰	۱۷۰۰
ذرت	۴۲۰	۳۰۰	۳۵۰	۳۶۰	۳۶۰
انگور	۳۶۵	۳۳۰	۳۳۰	۰	۰
برنج، شلتوک	۳۳۵	۲۰۰	۳۰۰	۳۵۰	۳۰۰
سیب زمینی	۲۲۳	۲۲۴	۲۲۸	۰	۰
جو	۲۱۷	۱۵۰	۱۷۰	۱۸۰	۰
نیشکر	۳۸	۳۸	۳۸	۰	۰

* سال مالی از ۲۱ مارس آغاز می شود. مأخذ: بانک توسعه آسیایی، شاخص های کلیدی آسیای در حال توسعه و کشورهای صلح جو.

جدول ۲- برآورد بانک توسعه آسیایی

(میلیون دلار)

از تجارت با طرفین اصلی

سال	۱۹۹۲	۱۹۹۳	۱۹۹۴	۱۹۹۵
صادرات به:				
چین	۱/۹	۲/۳	۱۰/۷	۱۵/۳
پاکستان	۶	۹/۱	۱۰/۱	۱۴
روسیه	۰	۶/۶	۶/۹	۸/۹
آلمان	۱۴	۱۴/۶	۹/۲	۸/۸
کل	۱۸۱	n/a	۷۵/۹	۸۵
واردات از:				
ژاپن	۹۶/۱	۱۰۰/۷	۸۸/۸	۹۲
چین	۲۶	۳۵/۶	۳۰/۱	۳۴/۸
سنگاپور	۵۷/۱	۳۷/۴	۴۳/۷	۲۳/۷
پاکستان	۱۷/۶	۱۶/۹	۲۸/۴	۱۹/۵

مأخذ: بانک توسعه آسیایی، شاخص های کلیدی آسیای در حال توسعه و کشورهای صلح جو؛ برآوردها.

جدول ۳- برآورد بانک توسعه آسیایی از میزان بدهی های خارجی (میلیون دلار)

سال	۱۹۹۰	۱۹۹۱	۱۹۹۲	۱۹۹۳	۱۹۹۴
وام خارجی					
کل وام معوقه و بازپرداخت نشده	۵/۰۸۶	۵/۳۰۵	۵/۴۰۵	۵/۵۷۹	۵/۵۸۶
طویل مدت	۵/۰۴۶	۵/۲۶۹	۵/۳۸۱	۵/۵۶۹	۵/۵۷۷
دولتی و باضمانت دولت	۵/۰۴۶	۵/۲۶۹	۵/۳۸۱	۵/۵۶۹	۵/۵۷۷
خصوصی بدون ضمانت دولت	-	-	-	-	-
کوتاه مدت	۴۰	۳۵	۲۴	۱۰	۹
استفاده از اعتبار صندوق بین المللی پول	-	-	-	-	-
بازپرداخت اصل و فرع	۱۱۵	۷۰	-	-	-
بازپرداخت اصلی از وام بلندمدت	۱۲	۱۱	-	-	-
بهره وام بلندمدت	۱۰۱	۵۷	-	-	-
بهره وام کوتاه مدت	۳	۲	-	-	-

مأخذ: بانک توسعه آسیایی، شاخص های کلیدی آسیای در حال توسعه و کشورهای صلح جو؛ برآوردها.

جدول ۴- داده های صندوق بین المللی پول درباره ذخایر خارجی (میلیون دلار)

سال	۱۹۹۱	۱۹۹۲	۱۹۹۳	۱۹۹۴	۱۹۹۵
ذخایر رسمی خارج از کشور					
حق برداشت مخصوص (SDRS)	۶/۷	۴/۴	۲/۸	۱/۴	۰
وضعیت ذخایر نزد صندوق بین المللی پول	۷	۶/۸	۸/۸	۷/۲	۷/۳
ارز خارجی	۲۲۱/۲	n/a	n/a	n/a	n/a

مأخذ: صندوق بین المللی پول، آمار مالی بین المللی.